

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف واللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

از اظهار محبت ها و بزرگواری های دوستان نسبت به ارتحال والده مکرمه رحمه الله علیها تشکر می کنم و قبل از شروع در بحث تقاضا می کنم که هدیه کنیم به ایشان ثواب یک بار سوره مبارکه حمد و یک صلوات. (صلوات و قرائت سوره حمد).

هم چنین اظهار تأسف می کنم از رحلت دوست بسیار صمیمی و شفیق مان حدود پنجاه سال جناب آقای حاج شیخ حسین ربانی رحمه الله علیه و خیلی صمیمی بود ایشان در دوستی و برادری. و در دوران جوانی، ابتدای جوانی اش من البکائین بود ایشان؛ یعنی در یک مجلس روضه اگر بود صدای بکاء ایشان همه ی مجلس را فرا می گرفت رحمه الله علیه. خیلی غیر مترقبه بود فوت ایشان؛ برای شادی روح آن بزرگوار هم لطف می فرمایید ثواب یک صلوات و یک سوره مبارکه حمد را اهداء می کنیم. (صلوات و قرائت سوره حمد).

ایشان با مرحوم آیت الله حائری قدس سره یک ارتباط خیلی وثیقی داشت و آقا با ایشان خیلی صمیمی بود، ما هم آن زمان با این که ما هم شاگرد آقا بودیم اما بالاخره ما خجالت و حجب و حیاء و امثال ذلک نمی گذاشت خیلی ما... ولی ایشان خیلی با آقا عجین بود، بعد قبل از چاپ شدن خطبات مرحوم آقا در اصول و در فقه؛ همه ی این ها را ایشان از آقا گرفت و زیراکس کرد و ما هم توسط ایشان این کار را کردیم و هم چنین دفتر خاطرات ایشان که یک بخشی از آن چاپ شده در سرّ دلبران، دوتا دفتر بود، ایشان همه ی این ها را از آقا گرفته بودند آن ها را هم به ما دادند. و هم چنین خلل مرحوم آسید محمد فشارکی رضوان الله علیه که هدیه کرده بودند به آقای آشیخ عبدالکریم و کنار آن نوشته بودند که من آن را هم باز توسط همین ایشان ظاهراً از مرحوم آقای حائری گفتم و استنساخ کردم. این که الان جامعه مدرسین چاپ کرده همان است که ما استنساخ کرده بودیم از آن... و خیلی دوستی های دیگر و صمیمیت های دیگر که ایشان داشتند رحمه الله علیه.

بحث به این جا رسید که در باب زیاده سهویه فرمودند که سه دسته روایات داریم.

روایت اولی؛ روایاتی است که علی‌الاطلاق دلالت می‌کند که زیاده سهویه چه در ارکان چه در غیر ارکان؛ این یوجب البطلان، «من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة»، چه شرائط چه اجزاء چه ارکان چه غیر ارکان.

طایفه دوم؛ بعض روایاتی است که در خصوص سهو وارد شده، آن قبلی هم سهو بود هم عمد بود. این در خصوص سهو است باز از نظر ارکان و غیر ارکان اطلاق دارد.

طایفه سوم؛ روایاتی است که تفصیل می‌دهد و در مورد ارکان می‌فرماید به این که خلل در ارکان موجب بطلان است و از این جهت هم عمومیت دارد چه به زیاده و چه به نقصان و در غیر ارکان موجب بطلان نمی‌شود.

در این سه طایفه که خب یک بحث جانبی هم داشت؛ طرح شد به این اشکال مواجه شدیم که نسبت بین این دو طایفه و طایفه سوم؛ عموم و خصوص من وجه است و از این جهت تعارض دارند. چون هر کدام از این‌ها از یک جهت عمومیت دارند از یک جهت خاص هستند.

خب طایفه سوم که همان حدیث لا تعداد باشد این نقص را هم می‌گیرد و حال این که آن دو طائفه فقط مال زیاده است. پس این می‌شود عمومیت این و این که آن‌ها از این جهت خاص هستند. از جهت دیگر آن ادله زیاده، غیرارکان را هم شامل می‌شود ولی لا تعداد فقط مال ارکان است. این «لا تعداد الصلاة إلا من خمسة». بنابراین این که هر کدام این‌ها از یک جهت عمومیت دارند از یک جهت خصوصیت دارند موجب این می‌شود که نسبت‌شان عموم و خصوص من وجه می‌شود و در مورد اجتماع که آن جایی است که مثلاً رکوع را سهواً بنحو زیاده آورده یا سجده را بنحو زیاده آورده، این جا محل، این جا خب هر دو که لسان‌شان یکی است. او می‌گوید باطل است این هم می‌گوید باطل است. اما در غیر ارکان؛ او می‌گوید صحیح است، این می‌گوید که صحیح است. او می‌گوید باطل است وقتی زیاده کرده، این می‌گوید صحیح است و این جا است که با هم تعارض می‌کنند. برای حل این تعارض طرقی در کلمات اعظم هست که یک طریق آن در مصباح الاصول بود که آن طریق هم این است که درست است نسبت عموم و خصوص من وجه است ولی روایت لا تعداد حاکم است و حاکم نسبت در آن ملاحظه نمی‌شود. بنابراین حاکم مقدم است و نسبت ملاحظه نمی‌شود. این وجه رائجی است یعنی خیلی‌ها به این وجه متمسک هستند برای حل این مشکله.

مرحوم امام قدس سره در کتاب الخلل، خلل صلاة این وجه را متعرض می‌شوند و اشکال می‌کنند. فرمایش ایشان این است که ما در باب حکومت نیاز داریم به این که حاکم دو حیث داشته باشد. یکی این که لسانی داشته باشد که لسان

شرح و تفسیر و این‌ها است و ناظر باشد به آن محکوم بلسانه. و دو؛ این‌که عرف هم بپذیرد این تفسیر را تا مقدم بدارد. یک وقت یک کسی یک حرفی می‌زند، مثلاً یک فحش حسابی به یکی می‌دهد می‌گوید آقا؛ منظور من شما نبودید. می‌گویند خطاب به من کردی، کس دیگری آن‌جا نبود، چه می‌گوییم منظورم ...، این تفسیر ولو ناظر است ولی عرف قبول نمی‌کند که این تفسیر آن باشد. الان همین، ما هم این گرفتاری را داریم. گاهی مجلس برای این‌که یک مقدماتی را که لایحه یا طرح احتیاج دارد؛ این به صورت سؤال می‌گویند فلان قانون فلان جا را شامل می‌شود یا نه؟ آن‌ها می‌گویند بلی، ما خیلی جاها اشکال می‌کنیم که این تفسیر آن نیست، این توسعه دارید می‌دهید، آن معلوم است که این‌جا را شامل نمی‌شود. ایشان می‌گویند بلی. این دو قید را باید داشته باشد ایشان می‌فرمایند. و در مانحن فیه این‌جور نیست. چون لا تعداد موضوعش با «من کان علیه الاعاده»، «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» یکی است. آن روی اعاده، علیه آورده؛ می‌گویند این اعاده به گردنش هست، این می‌گویند این اعاده در گردنش نیست. پس سلب و ایجاب به یک موضوع دارد می‌خورد. او می‌گویند علیه الاعاده، این می‌گویند لیس علیه الاعاده، نسبت به یک امر واحد، موضوع واحد. و لا تعداد نه ناظر به موضوع آن است نه محمول آن است نه سلسله علل و مبادی آن است و نه سلسله معالیل، بالاخره ناظر باید یا به موضوع ناظر باشد یا به محمول ناظر باشد یا به سلسله علل ناظر باشد یا به سلسله معالیل ناظر باشد. این‌که می‌گوییم ناظر هم باشد به یکی از این‌ها؛ «علی سبیل منع الخلو» است. یعنی ممکن است حالا به دوتایش یا به سه‌تای آن یا به همه‌اش مثلاً، وقتی ناظر به هیچ کدام نیست؛ این نمی‌شود گفت حاکم است. باید نظارت بلسانه به یکی از این‌ها داشته باشد، عرف هم بپذیرد. مثلاً مولا گفته اُکرم العالم، یک وقت می‌آید می‌گویند که پیش من فاسق؛ عالم نیست‌ها! ولو اعلم علماء هم باشد. خب این ناظر به موضوع است که دارد موضوع اُکرم العالم را روشن می‌کند. یا مثلاً می‌گویند که دست روی سینه گذاشتن و خم شدن؛ این اکرام نیست‌ها! خب به اُکرم ناظر است. می‌گویند این را من مصداق اکرام نمی‌دانم. یا به سلسله علل است. می‌گویند کسی که فاسق است اصلاً مصلحتی در اکرام او نیست. خب می‌فهمیم که پس اکرام العالم که گفته ...، یا به معلول است. می‌گویند اگر فلان کار را کردی اکرامش نکردی‌ها! یا این کار تو را من امتثال نمی‌بینم برای اُکرم العالم و سلسله معالم. می‌فرمایند باید یکی از این‌ها باشد و الا اگر هر دو به یک موضوع ناظر هستند، او اثبات می‌کند او نفی می‌کند می‌گویند لا تعداد الصلاة، این می‌گویند اعد الصلاة، و این‌جا این‌جوری است.

س:؟؟ تفاوت‌ها سلسله معلول با آن‌که ناظر به محمول بود

ج: محمول اُکرم است دیگه

س: به همان تعبیر هم می‌گوییم. اگر مثلاً فلان کار را کردید دیگه در

ج: نه، آن اصلاً هنوز...، آن مقام امتثال؛ نگفت این کاری که تو کردی، این عملی که انجام دادی آن می‌شود امتثال، آن معلول است. این‌جا نه، کأنّه مفاهیم هنوز کسی هم انجام نداده، دارد مفهوم را کأنّه روشن می‌کند. می‌گوید این را من اکرام نمی‌دانم. حالا کرده یا نکرده کار نداریم. بعد ایشان می‌فرمایند حتی اگر شما بیاوید بگویید که موضوع این جور نیست که حکم رفته باشد روی اعاده و اعاده، وجوب اعاده یا حرمت اعاده یا عدم وجوب اعاده، بگویید نه، این مفاد حدیث لا تعاد و آن ادله علیه الاعاده؛ این مفهوم نیست و موضوعی نیست بلکه این امر کنایی است. فعلیه الاعاده نمی‌خواهد چیزی به عهده بگذارد، می‌خواهد بگوید باطل است. لا تعاد هم می‌خواهد بگوید صحیح است. خب، اگر این را هم بپذیریم و نگوییم اعاده را به گردن دارد می‌گذارد یا برمی‌دارد؛ بلکه بگوییم این کنایه است و ارشاد است به تعبیر دیگر به صحت و بطلان؛ باز هم همین است. خب یک موضوع را ما اگر کنایه بگیریم مکنی الیه ملاک محاسبه است که حالا آقایان به جای کنایه خیلی‌ها تعبیر می‌کنند ارشاد، ارشاد به صحت و بطلان، خب او دارد می‌گوید این کار صحیح است، او می‌گوید این کار باطل است. چه نظراتی به هم دارند؟ می‌گوید این نماز که توی آن زیاده هست باطل است، او می‌گوید باطل نیست. نظراتی به هم ندارند. شاخ به شاخ هستند، یک موضوع را دارند نفی و اثبات می‌کنند. پس این حکومتی که گفته می‌شود درست نیست. و فیه منع، چون قبلش گفته «فقد یقال فی مقام العلاج بحکومة لا تعاد علی أدلة اعتبار الاجزاء و الشرائط و الموانع و منها هذه الموثقة. و فیه منع فان التقدیم» تا آخر.

خب قبلاً وقتی که بیان مصباح الاصول را عرض می‌کردیم یک توضیحی دادیم راجع به حکومت، امروز هم توی کلام شیخنا الاستاد در درس فی علم الاصول ایشان دیدم ایشان هم این اشکال را مطرح کردند ملخصاً و جوابی دادند شبیه همان که عرض کردم. و آن این است که بله، اگر یک موضوع واحد؛ او یک حکمی می‌آورد روی آن، این تقیض آن یا ضد آن را می‌آورد؛ این درست است، مثلاً او بگوید هذا جزء، او بگوید لیس بجزء، این بگوید هذا واجب، مثلاً قنوت واجب، او می‌گوید لیس بواجب، یا این می‌گوید قنوت جزء للصلاة، او می‌گوید لیس بجزء، خب این‌جا نظارت ندارند که در مقام بیان اصل جزئیت و اجزاء و تار پود صلاة است، این‌جا درست است. این‌جا نفی اثبات می‌شود و نظارت

می‌کند. اما اگر یک دلیلی آمد مفروض گرفت که این نماز یک اجزائی دارد، شرائطی دارد، حالا راجع به آن یک تهدیدی، یک خصوصیتی دارد ذکر می‌کند. این‌جا همان نظارتی که شما می‌فرمایید محقق است. این‌جا حدیث لا تعاد دارد فرض می‌گیرد نماز دارای اجزاء و شرائطی است. در مقام این‌که اصل اجزاء و شرائط را بخواهد توضیح بدهد نیست. مفروض این است که شرائط و اجزائی در ادله دیگری تعلیم داده شده، بیان شده، حالا می‌خواهد تحدید کند خصوصیت آن‌ها را بیان بکند. می‌گوید لا تعاد الصلاة الا از این پنج‌تا،

س: دارد تحدید می‌کند شرط عدم زیاده که موضوع آن مشروط ما که عدم زیاده شرط آن هست پنج‌تا است یا همه چیز است؟

ج: پس با ادله شرائط

س: نه، امام دارد می‌گوید اصلاً بعد الفراغ عن بیان الادله و الشرائط نیست. خود عدم زیاده که شرط است برای یک سری مشروط‌هایی از صلاة را، من زاد می‌آید تعمیم می‌دهد می‌گوید هر آن‌چه که قابلیت زیاده دارد من زاد فی صلاته بأیّ زیاده، هر چیزی؟ ایشان می‌گوید الا بالخمس، اتفاقاً دارد یک شرطی را تبیین می‌کند. این کی بوده بعد از فراغ از شرائط؟ خود این‌که زیاده شرط، زیاده موضوعش چه چیزی است، ایشان لا تعاد می‌گوید پنج‌تا چیز موضوعش هست، من زاد می‌گوید همه چیز موضوعش است.

ج: نه، ببینید؛

س: یعنی تهدید موضوع از شرط زیاده است. شرط عدم زیاده ببخشید

ج: «من زاد فعلیه الاعاده» این‌ها دارد بیان می‌کند که زیاده هم از موانع صلات است چون نماز....

س: بأیّ زیاده

ج: بأیّ زیاده بله؛ صلات اجزاء دارد، شرائط دارد، موانع دارد، قواطع دارد. این ادله این‌ها دارد موانعش را بیان می‌کند می‌گوید زیاده هم از موانع است. حدیث لا تعاد؛ حالا ناظر به همه‌ی این ادله‌ای است که شرائط، موانع، قواطع، اجزاء را دارد بیان می‌کند می‌گوید فقط از خلل یعنی نقصان یا زیاده‌ی این پنج‌تا شما نماز را اعاده کن یعنی می‌خواهد چه کار کند؟ یعنی می‌خواهد او را تحدید کند، توضیح بدهد. آن‌جایی که گفتم «من زاد فعلیه الاعاده»، مقصود من رکوع و سجود آن است نه همه

## درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۰۳

موضوع: احتیاط

س: حاج آقا؛ از «لا تعاد الصلاة الا بالخمس» همه‌ی عقلاء صور قضیه شرطیه عدم زیاده و عدم نقیصه را می‌فهمند که  
صورش موجب جزئیّه است نه کلیه

ج: احسنتم

س: از آن فقره؟؟ من زاد؟؟

ج: آره، همین پس ناظر است. می‌گوید آن‌جا خیال نکن صورش کلیه است

س: نه، نه، اتفاقاً پس شرط، پس دارد بخشی از موضوع که صور قضیه باشد را دارد تعیین می‌کند

ج: بله دیگه، همین ناظر است

س: خیلی خب، حالا این چی، چه کسی گفته این می‌شود، آقای امام می‌گوید این، امام می‌گوید آقا؛ یک موضوع را که  
صور قضیه بعد از چی تعیین می‌شود؟

ج: بعد از این‌که بیان شده

س: بعد از این‌که من بگویم این‌جا لا تعاد، این‌جا هم بگویم علیه الاعاده

ج: ناظر یعنی همین؛ یعنی یک چیزی را مفروض گرفته؛ توجه دارد به آن می‌کند. در عرض هم نیستند

س: آقا یعنی چه یک چیزی

ج: در عرض هم نیستند

س: چرا در عرض هم هستند

ج: نه،

س: او دارد تار و پود را تعیین می‌کند، این دارد حدودش را تعیین می‌کند

س: مگر من زاد فی صلاته آمده طریقه زیاده را تعیین کند؟

ج: نه، طریقه که معنا ندارد

س: موانع را دارد بیان می‌کند

س: نه، نه، نخیر، دارد «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» دارد می‌گوید که آن‌جایی که شاخ به شاخ است ها!

ج: آهان! بله

س: یک وقت هست شما می‌فرمایید که اصل زیاده بالعقل فرمودید مبطل نیست. توی زیاده چه عمدیه چه سهویه عقل می‌گوید مبطل؟؟

ج: آن‌که بله، لولا حدیث؟؟

س: آهان! آن زاد دوتا مطلوب دارد. یکی این‌که اصل زیاده اولاً مبطل است. این‌جا که، در این‌جا که شاخ به شاخ نمی‌شود که، در سور قضیه شاخ به شاخ است که لا تعاد می‌آید در بخشی به عبد مستثنی نفی می‌کند اعاده را؛ چون آن بخش مستثنی منه که دارد نفی می‌کند که لا تعاد که مستثنی منه باشد با این قضیه که می‌گوید که اثبات می‌کند بایّ وجه، در این‌جا شاخ به شاخ، یعنی چه؟ یعنی در صور قضیه شاخ به شاخ هستند نه اصل زیاده

ج: ببینید؛ شاخ به شاخ بدوی اما می‌گوییم چی؟ می‌گوییم همین، که، دارد می‌گوید لا تعاد الصلاة؛ یعنی صلاتی را فرض کرده، صلاة یک چیزی است، یک مخترعی است که دارای اجزاء و شرائط، موانع، قواطع است. آن اجزاء و شرائط و قواطع هم در ادله‌ای ذکر شده که منها همین «من زاد فعلیه الاعاده» هست

س: آقا، ما نمی‌فهمیم لا تعاد الصلاة توی بحث تقیصه که هیچی؛ دوباره اصلاً شاخ به شاخ نیستند، توی بحث زیاده؛ لا تعاد از ناحیه زیاده را این لا تعاد یعنی اعاده نیست. من زاد فی صلاته

ج: می‌گوید اعاده هست

س: اعاده می‌گوید هست، این‌جا شاخ به شاخ است. اصلاً در مورد همین شرط هم هست

ج: بابا می‌دانیم؛ ما که خودمان همین را گفتیم. گفتیم شاخ به شاخ است. حالا داریم چه می‌گوییم؟ حالا داریم می‌گوییم آقا؛ شما می‌فرمایید که حق دارد وقتی آن‌جا گفته فعلیه الاعاده؛ بعداً بیاید توضیح بدهد بگوید که مقصودم چی بود یا نه؟

س: تصویر بکند

ج: تصویر، حالا یا نه، ظهور

س: نه، نه، این اصلاً ظهور نیست

ج: ظهور است. چرا؟ برای این‌که وقتی می‌گوید لا تعاد الصلاة الا من خمس....

س: از کجایش در بیاورید؟ امام می‌گوید از کجایش این حرف را در بیاورد؟

س:؟؟ صلاة را فرض کرده دیگه

س: امام، ببینید؛ این دیگه ادعا است.؟؟ با این حرف امام را جواب بدهی

ج: حالا دیگه بیش از نمی‌شود

س: حرف امام بسیار متین است. اشکالش هم اتفاقاً به ذهن می‌رسد. لا تعداد با علیه الاعاده ...، آن روز هم که آقای خوئی این حرف را زد این اشکال سریعاً به ذهن منتقل می‌شود. چه کسی گفته بعد از شرائط؟ اتفاقاً دارد صور این قضیه را تعیین می‌کند.

ج: آقای عزیز! روشن است. لا تعداد الا از این پنج تا، یعنی نماز توضیح داده شده، حرف‌هایش زده شده، حالا دارد به ما می‌گوید اعاده نمی‌خواهد بکنید مگر از این پنج تا، پس ناظر است. یعنی آن حرف‌هایی که آنجا زدیم خیال نکن اطلاق دارد به جوری که حالت نسیان و سهو را هم می‌گیرد، چرا می‌گیرد؟ این‌ها نه، دارد حدود و ثغور آن را بیان می‌کند. ناظر هم یعنی همین؛ بله، درجه ...، ببینید؛ ناظرها خودش درجات دارد، مراتب دارد؛ یک وقتی می‌گوید اُعنی اُرید آن، اُفسر، آن این جوری است، خب این‌که، اما آن جاهایی که آن اعلای اعلاش است

س: شما دارید مبنای امام را زیر سؤال می‌برید الان

ج: نه، مبنایش را نمی‌بریم

س: کبروی است، صغروی کن

ج: بله، من قبول داریم، بله قبول داریم

س:؟؟ به خاطر مبنا صغروی است

ج: حکومت به لسان است. درست است. این فرمایش امام را قبول داریم. می‌گوییم بله، لسان است و باید متعرض یکی از همان اربعه‌ای که شما فرمودید بشود. این‌ها هم قبول است. همه‌ی این‌ها قبول است ولی ما می‌گوییم بله، روشن است از این حدیث عرف می‌فهمد که اجزاء و شرائط و موانع و قواطع بیان شده؛ حالا توی این دارد می‌آید می‌گوید که اگر خللی به آن‌ها وارد شد، خلل اصلاً یعنی چه؟ یعنی گفته شده، معلوم است. اگر کم و زیاد کردی به همان‌هایی که ما قبلاً برای تو توضیح دادیم؛ فقط این پنج تایش را اعاده دارد، بقیه‌اش ندارد. یعنی چه؟ یعنی می‌فهماند آن‌ها مال صورت چیه؟ تعمد است



س: تنها چیزی که مبین این معنا است لسان لا تعاد است

ج: در علم است، تعمد است و امثال ذلک

س: لسان لا تعاد؟؟ است که لا تعاد می‌خواهد جمله خبریه است کانه

ج: حالا شما، عیب ندارد، شما

س: آن هم جمله خبریه است و الا آن جا می‌گوید همه جا این شرط زیاده هست. این جا می‌گوید لا تعاد فقط در این

پنج تا هست. حرف امام این است می‌گوید آقا؛ لا تعاد

ج: چون می‌گوید به استظهار برمی‌گردد خیلی نمی‌شود

س: او دارد موانع را بیان می‌کند؟؟

س:؟؟ کجای این لفظ خوابیده آخه؟

ج: خب، پس مرحوم امام که این را قبول ندارند فلذا راه‌های دیگر را متعرض می‌شوند.

الطریق الثانی لحل این تعارض؛ این است که می‌فرمایند که (دیگران البته ظاهراً گفتند، ایشان نقل می‌فرمایند) و آن این است که حدیث لا تعاد با آن درست است؛ ناظر نیست، حکومت ندارد، نمی‌شود گفت. اما ظاهر و اظهر هستند و اظهر بر ظاهر مقدم است. چرا؟ چرا اظهر است؟ برای خاطر این که اولاً لا تعاد الصلاة الا من خمس، این مشتمل بر استثناء است و دلالت بر حصر می‌کند.

دو: حدیث لا تعاد معلل به علت است. «فان السنة لا تنقض الفریضة» که در ذیل حدیث لا تعاد وارد شده که سنت یعنی چیزهایی که دیدید از اجزاء و شرائط؛ این‌ها سنت هستند. فرائض صلاة همین پنج تا است. «فان السنة لا تنقض الفریضة» از این جهت گفتیم از این‌ها لا تعاد؛ چون چیزهای دیگری نمی‌توانند این‌ها را خراب بکنند. وقت و طهور و قبله و رکوع و سجده این‌ها فرائض هستند، سنة لا تنقض الفریضة، فلذا می‌گوییم بله تعلیل دارد. پس بنابراین هم حصر را می‌فهماند هم معلل به علت است فلذا ظهور این که این نماز در این جاها باطل نمی‌شود وقتی که از فرائض نباشد، از این‌ها نباشد که محل تعارض‌شان هم همین جا هست دیگر. این به دلالت اظهر دارد می‌گوید این جا باطل نمی‌شود یا وظیفه‌ی اعاده نداری الاختلاف المسلکین در معنا کردن که اعاده نمی‌شود یعنی باطل نیست یا وظیفه‌ی اعاده نداری. آن می‌گوید تو وظیفه‌ی اعاده داری این می‌گوید وظیفه‌ی اعاده نداری، بالاظهریه.

این را ایشان می‌فرمایند که حرف بعیدی نیست این «و اما أظهریه لا تعاد من الموثقه لاشتماله علی الاستثناء الدال علی الحصر و التعلیل الموجبین لقوة الظهور فغیر بعیده لکن کونه بحیث یقدم فی مقام التعارض فی محیط العرف علی معارضه محل تأمل». اما آیا این مقدار بل اظهریت بله جایی که مثلاً خاص باشد آن عام باشد، این مطلق باشد این مقید، این جا بنابر این که بگوییم این‌ها خودش موضعیت ندارد، این‌ها هم زیرمجموعه‌ی اظهر هستند که مقدم می‌شوند، خودش ملاک نیست اخص بودن. این به خاطر این است که اظهر است، این جاها قبول داریم. اما این جور جاها که عموم و خصوص من وجه است حالا آن اظهر شده به خاطر این عرف دیگه این جاها را معارضه نمی‌بیند اگر حکومت را که ما انکار کردیم یا می‌گوید خب حالا آن دلالتش بیشتر است اما در عین حال بالاخره دارد دلالت می‌کند، گیر می‌کند؛ می‌فرماید محل تأمل است ما جازم نیستیم که به این مقدار در این جور مواردی که تعارض به نحو عموم و خصوص من وجه است این این جور اظهریت‌هایی که مستفاد از حصر و تعلیل است بتواند کارایی داشته باشد. فلذاست ...

س: این کبرای تقدیم اظهر بر ظاهر یا نص بر ظاهر دیگر کبرای کلی نیست ..

ج: بله، یعنی هر اظهاری را مقدم می‌دارند ولو در این جور جاها یا می‌گویند بله اظهر هست ولی در عین حال آن هم ظاهر هست بالاخره حالا، آن هم طریق به مراد هست، این هم طریقه به مراد است.

این هم راه دوم که ایشان می‌گویند محل تأمل است.

راه سومی که باز طرح می‌فرمایند این است که آن روایاتی که می‌گوید فعلیه الاعاده این را ما درست است علیه الاعاده ظهور لو خلیه و طبعه‌ی او رجحان به حد وجوب است، وجوب آدم از آن می‌فهمد، فعلیه الاعاده، واجب است به آن اعاده کنیم. اما با توجه به لا تعاد و این‌ها که لا تعاد نص است نه اظهر، نص در این که وظیفه‌ی اعاده ندارد. تحکیماً للنص علی الظاهر، حمل می‌کنیم علیه الاعاده را بر مطلق الرجحان نه وجوب، فعلیه الاعاده. خب این حالا مطلق الرجحان است جابه‌جا یک جاهایی ممکن است وجوب داشته باشد، یک جا هم ممکن است استحباب داشته باشد. حالا در مثلاً آن جاهایی که موافق با این خود لا تعاد می‌شود یعنی الا من خمس، رکوع را اضافه کرده، سجده را اضافه کرده؛ پس فعلیه الاعاده دلالت بر وجوب نمی‌کند چون این نص است. لا تعاد نص است در این که اعاده به گردن تو نیست، اگر نگوییم حرمت است خب نص است دیگر، برای این که اعاده به گردن آدم نیست ...

س: نفی می‌کند می‌شود لا بأس ببيع العذره با ثمن العذره سحت که می‌گوید تقریباً نص ظاهر لا بأس نفی می‌کند، این‌جا لا تعاد نفی می‌کند اما ...

ج: بالنص نه به ظهور، به اظهریت نه، بالنص، این نص است آن ظاهر است خب همین می‌شود و این جهت.  
«و يمكن حمل من زاد فعلية الإعادة على الرجحان المطلق أعم من الوجوب حملاً للظاهر على النص فان دليل لا تعاد نص في عدم لزوم الإعادة و الموثقة» که گفت فعلیه الاعاده «ظاهرة في لزومها».

خب ممکن است این‌جوری حل بکنیم اگر حکومت را نمی‌پذیریم آن راه دوم را هم؛ اظهریت را نمی‌پذیریم از راه نص و ظاهر پیش می‌آییم این‌جا. بعد می‌گویند البته این هم مبنی بر چی هست؟ بر این است که شما حدیث لا تعاد را با او کنایه نگیرید از صحت و فساد؛ بلکه یک امر مولوی بعثی را معنا می‌کند. علیه الاعاده دارد بعث به اعاده می‌کند و موضوع اعاده است و کنایه از چیزی نیست ارشاد به چیزی نیست. البته لازمه‌اش این است که وقتی می‌گوید واجب است اعاده بکنی یک لازمه‌ای دارد که آدم می‌فهمد پس آن باطل است و الا ...

س: نه دیگر آن وقت اعم از فساد می‌شود دیگر، چون ...

ج: نه ولی موضوع چی هست؟ ارشاد به چیزی نیست آن لازمه‌اش هست، نه این‌که از این کلام لم یرد الا ذاک، نه یک حکم تکلیفی دارد روی دوش او می‌گذارد....

س: پس لازمه‌ی قهریه‌اش هم نیست بنابر این تفسیر ..

ج: خیلی مستبد است بگوییم با این‌که صحیح است یک تعبد محض می‌گوید اعاده باید بکنید...

س: نه اگر می‌گویید علیه الاعاده؟؟ حکم تعبدیه را می‌دهد، بخواهید بنابر این تفصیل بگویید درست است یک لازمه‌ای دارد، نباید بگویید درست است و آن لازمه فساد است؛ چون این مدعی می‌خواهد بگوید که علیه الاعاده فقط صرف رجحان است، صرف رجحان یعنی چی؟

ج: نه نه

س: یعنی این‌که ممکن است صحیح باشد ولی اعاده بکنی بهتر است احتیاطاً، درست است؟

ج: نه

س: چون دارید اعم می‌گیرید دیگر، وقتی اعم است پس لزوماً فاسد نیست ...

ج: بله بعد از اعم شدن درست است. نه، آن لازمه‌ی... آن معنای بدوی‌اش را داریم می‌گوییم. یعنی علیه الاعاده اگر معنایش وجوب اعاده باشد ....

س:؟؟؟

ج: نه امام همان جور معنا می‌کنند ...

س: امام می‌خواهد بگوید علیه الاعاده چی هست؟

ج: وجوب اعاده است ...

س: ظاهر، درست است؟

ج: بله، این وجوب اعاده ...

س: نص در چی هست؟ نص در رجحان است، درست است؟

ج: نه آن می‌دانم، صبر کنید، وجوب اعاده، وجوب تکلیفی اعاده، درست؟ که البته اگر وجوب تکلیفی اعاده گفتیم آن لازمه را دارد دیگر. ایشان می‌فرماید به قرینه‌ی نص این روایت که لا تعاد باشد این دست از وجوب اعاده برمی‌داریم می‌گوییم مطلقاً رجحان را دارد می‌گوید. خب این مبنی بر چیست؟ مبنی این است که فعلیه الاعاده و این لا تعاد بعث باشد و زجر باشد و داعی بر گفتن آن بعث و زجر باشد. اما اگر نه داعی بر گفتن این دوتا کنایه هست، کنایه از صحت در لا تعاد، کنایه‌ی از بطلان در فعلیه الاعاده باشد. پس مثل این جمله‌ی خبریه است می‌گوید صحیح است، باطل است. دیگر حمل بر، دیگر صحیح است و باطل است دیگر حمل بر رجحان معنا ندارد، این می‌گوید صحیح است آن می‌گوید باطل است.

ایشان فرموده: «و هذا» یعنی این جور این طریق سوم «مبنی علی عدم کون «فعلیه الاعاده» کنایه عن البطلان و علی عدم مانعیه» خب این، این اولاً مبنی بر این است که خب اول الکلام است، کسی ممکن است بگوید نه این جاها ظهور دارد در هم کنایه، نه یک تکلیف جدیدی دارد به گردن تو می‌گذارد. چون وقتی گفته مثلاً نماز ظهر بخوان، حالا می‌گوید اگر این جور که فعلیک الاعاده یعنی یک واجب دارم می‌کنم، یعنی یک تکلیف جدید به گردن تو می‌آورم. خب نماز که بر من یعنی همان تکلیف را انجام ندادی هنوز، این باطل است.

س: بعد به حکم عقلات باید ...

این اولاً، ثانیاً اشکال دیگری که می‌گویند این دارد که به این «و علی» یعنی این راه، راه سوم مبنی است «علی عدم مانعیة عدم الفتوی باستحباب الإعادة عن الحمل المذكور» کسی می‌گوید آقا این مفتی به نیست که در غیر آن پنج تا کسی بیاید بگوید مستحب است اعاده.

س: بلکه برعکس آن را افتاء دادیم که نه اصلاً تشریع را نباید اعاده کنیم. چرا دیگر، بعضی‌ها می‌گویند اصلاً لا تعاد حرمت است، وقتی ایشان از لا تعاد حرمت می‌فهمند دیگر با رجحان شاخ به شاخ است. ??? یک وقت هست می‌گویی واجب نیست برخی نه تنها فتوای بر استحباب می‌دهند بلکه فتوا بر حرمت دادند گفتند ...

ج: ??? که جلو وسوسه را هم بگیرد، منجر به وسوسه ...

س: دیگر نباید اصلاً اعاده بکند ...

ج: نه اعاده نباید بکند.

س: ???

ج: البته کلاه سر بعضی‌ها گذاشتن هم بد نیست، آقا می‌گوید لا تعاد.

خب این هم «و لکن فی هذا الجمع أيضا إشکال» آخرش این جوری می‌فرمایند که این هم اشکال دارد برای این که خب مبنی بر این دوتا بود دیگر. حالا آن جا هم اصحاب نگفتن تا به صدد اجماع نرسد و این مسأله اجتهادی باشد آن خیلی مهم نیست. ولی آن اولی‌اش که به چه دلیل ما بیاییم معنا بکنیم به معنای بعث به داعی بعث و زجر و مولوی بگیریم؟ نه ظاهرش کنایه و ارشاد است. یا لا اقل مردد بینهما هست؛ بیاییم این جوری حل بکنیم. خلاصه آقا در پایان می‌فرمایند حل آن، مثل این که ایشان برایش بالاخره این تعارض این دوتا یک راه درست حسابی پیدا نمی‌کند. حکومتی که آن‌ها می‌گویند علیرغم این که ایشان حکومتی است این جا حکومت را نمی‌آورد. راه دوم هم که اظهریت باشد اشکال می‌کنند، راه سوم هم که حمل نص بر ظاهر باشد، ببخشید حمل ظاهر بر نص باشد، این هم که فیه اشکال. بالاخره حل نشد مسأله دیگر، من الغوامض است این، برای ما فکیف کان این حل نمی‌شود. خب ولی ما به نظرمان که عرض کردیم همان وفاقاً ل آن بزرگان این جا تعرض، ظاهرش اولاً همان حکم وضعی را دارد می‌گوید حکم تکلیفی نیست هردو روایت، هردو طایفه، یعنی کنایه از صحت و بطلان است و صحت و عدم صحت است یا ارشاد بفرمایید و تعرض هم دارد و ناظر است فلذا حکومت درست است.

حالا اشکال دومی که طرح می‌کنیم و دیگر می‌ماند برای، می‌خواستیم امروز ...

س: این قضاوت شما در مورد این دومی چی شد؟ فرمایش دوم‌شان که گفتند حمل اظهر بر ظاهر قاعده‌ی کلیه نیست

آن را قبول دارید دیگر درست است؟

ج: بله، یک جاهایی حالا واقعاً.

مطلب بعدی این است که خب حالا این راه‌حل‌ها اگر درست باشد، چه آن حکومت، چه آن راه دوم اظهر و ظاهر، چه

این راه سوم، یک اشکال جدیدی پدید می‌آید و آن این است که بالاخره حمل روایات من زاد فعلیه الاعاده فقط به

رکوع و سجده، حکومت باشد می‌گویند آقا آخر آدم این جور حرف می‌زند بعد می‌آید این جور تفصیل می‌کند؟ می‌گوید

آقا اکرم کل عالم بعد می‌گوید ارید من زید، این جا مثل این که ارشاد است؛ خب می‌گوید چرا؟ از اول می‌گفتی اکرم زید.

یا بگوید اکرم کل عالم، بعد بگوید ارید فقط فقهای عادل، می‌گوید خب چرا اکرم کل عالم می‌گویی که همه را بگیرد بعد

بیایی، خب از اول بگو اکرم الفقهاء العدول، این که طرز حرف زدن نیست ...

س: یعنی عرف این‌گونه نمی‌فهمد، اباء از این ...

ج: یعنی همین، یعنی بله همین که ایشان فرمود که ما به لسان الدلیل، فإن التقديم بالحکومة منوط بلسان الدلیل مع

موافقة عرف علی ذلک؛ این استهجان که سر جایش هست. اگر بخواهید از باب حمل ظاهر بر اظهر هم باشد باز

تخصیص اکثر که لازم می‌آید، آن هم درست نیست. اگر راه سوم هم بخواهید بگویید باز تخصیص اکثر لازم می‌آید. فلذا

می‌فرماید: «و کیف کان سواء قلنا بأنه لا جمع عرفی بینهما» که می‌گوید مثلاً جمع عرفی نداریم و آن تعارض دارند

مستقر «أو قلنا بوجود مناط الحکومة فی لا تعاد صدراً أو ذیلاً أو بأظهریته دلالة من الموثقة» هرچه از این‌ها را بخواهید

بگویید «لا بد من معاملة التعارض بینهما بعد اللزوم تخصیص الأكثر المستهجن». تخصیص اکثر مستهجن لازم می‌آید.

«من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» خب از اول بگو آقا من زاد فی رکوع صلاته أو سجده فعلیه الاعاده. یک مطلق

این جوری بگویی همه را شامل بشود بعد بیایی این جور تفصیل کنی یا یک ظهور این جوری باشد یک اظهري را بیاوری

قرینه بخواهد بر آن منفصلاً، یک اظهري توی کلام دیگری بخواهی بیایی این را قرینه قرار بدهی یا یک نص دیگری را

منفصلاً بیایی بیاوری، خب از اول چرا این جوری حرف می‌زنی؟ بله یک وقت یک تقیه‌ای باشد، یک چیز آن جا عرف

می‌پذیرید، می‌گوید آن جا می‌گفت همه نمی‌خواست بعداً گفت که مقصودم این است آن جا؟؟؟. این را باید حلش کرد که

حالا پس علی سبیل ترتب یک تعارضی بود از حیث نسبت، ما حالا آن را فرض کنید حل کردیم از آن حیث نسبت؛ اما آن راه حل ها چون می انجامد ولو قبول کنیم این ها را، چون آن راه حل ها می انجامد، به چی؟ به این که تخصیص اکثر پیش می آید بنابراین تعارض حل نمی شود، آن راه حل ها ...

س: ببخشید راه حل یک و دو در ناحیه ی حمل عقد الوضع بود، یعنی حکومت تضییقی بود در ناحیه ی عقد الوضع من زاد، که چی؟ به مزید فیه چه چیزی باشد؟ غیر از رکوع و سجده را می خواهد خارج کند فقط آن درست است. حمل دوم هم دوباره توی عقد الوضع است می گوید که من می خواهم حمل اظهر بر ظاهر بکنم بگویم موضوع دلیل چه چیزی است؟ این هم درست است که ان السنه لا تنقص بالفرضه، این هم توی عقد الوضع اشکال ندارد؟؟؟. اما اشکال سوم توی عقد الوضع نبود، می گفت ما از لا علیه الاعاده و لا تعاد می فهمیم که مراد از علیه الاعاده مطلق محبوبیت است در مطلق جاها. اشکال ما سومی نیست.

ج: بله درست است. فلذاست که ایشان هم دقت داشتند الحمدلله شما هم دقت فرمودید که امام دوتا فقط توی کلام شان آوردند، حکومت و اظهر و ظاهر را، اظهریت. اما این سومی که ما در عقد الحمل او در حقیقت تصرف می کنیم، می گوئیم که آن جا که گفته فعلیه الاعاده یعنی رجحان دارد، هیچی هم از آن خارج نمی کنیم، یک جاهایی مستحب است یک جاهایی واجب می شود و چیزی از آن خارج نمی شود که تخصیص اکثر بشود. منتها اشکال این است که این سومی را گفتیم مبنی بر دو امر است که آن فیه اشکال. بنابراین بله سومی درست است. اگر سومی را بتوانیم؟؟؟ به تخصیص اکثر نمی انجامد و لعل کسی بیاید همین راه را هم مؤید این قرار بدهد که راه سوم را باید رفت، اگر ما از آن حکومت دست برداشتیم راه سوم را برود. حالا اگر کسی راه سوم ...

س: شما که حکومت را انتخاب کردید چکار می کنید؟

ج: آهان همین، ما گرفتار می شویم ...

س: یعنی می خواهید بگویید این تخصیص اکثر مستهجن است ....

ج: بله بله، حالا این تخصیص اکثر ببینیم چه ...

س: در حکومت؟

ج: بله، یعنی الان این شبهه‌ای است که باید قائلین به حکومت آن بر این، این را جواب بدهند. این یک اشکالی است الان پدید می‌آید دیگر درست؟ که این‌جا مگر حکومت بی در و دروازه است؟ مگر تفصیل بی در و دروازه هست؟ با همان کلام عالمانه‌ای که ایشان فرمودند که فقط ناظر بودن و مفسر بودن که باید عرف هم بپذیرد که در اصول هم این بیان شده دیگر. در اصول هم یاد می‌آید عرض کردیم که این‌جوری نیست که همین‌جوری آن بی در و دروازه باشد، باید این تفسیر درست است ناظر است ولی برای این تفسیر باید و این اشکالاتی که گاهی هست که در عام و خاص داریم که تخصیص اگر به حد استهجان برسد. می‌آیی این‌جوری حرف می‌زنی بعد می‌آیی تفصیل می‌کنی یعنی چی؟ مثلاً کسی به شدتی در بین یک جمعیت کثیری بگوید، به یک کسی خطاب بکند معاذالله ای پدر سوخته، بعد بیاید تفصیل بکند بگوید آقا من یک وقتی دیدم که داشت آشپزی می‌کرد یهو دستش، مقصودم این بود، نمی‌پذیرد می‌گوید توی جمعیت مقصودم این بود چی هست؟ تو تحقیر کردی او را، به او جسارت کردی. می‌گوید مقصودم یک امر واقعی بود، بله اتفاقاً می‌خواستم تعریف بکنم که بله توی مراسم مثلاً سیدالشهداء(ع) آشپزی را داشت می‌کرد، خب یهو دستش مثلاً به دیگ خورد و دستش سوخت؟؟؟ از این جهت گفتم ای پدر سوخته. نمی‌پذیرد عرف، می‌گوید این چه حرفی هست؟ حکومت باید آن هم بی در و دروازه نیست، آن هم ملاک دارد که باید بخورد به آن، و این بخورد بله می‌پذیریم.

س: حاج آقا راه حل سومی که فرمودید که امام فرمودند و گفت اشکالش این است که ما اگر حکم وضعی بگیریم دیگر آن ...

ج: آره، چون دیگر صحت و بطلان می‌گوید دیگر. می‌گوید صحت و بطلانی که شما می‌گویید مراتب دارد این دیگر ...

س: می‌دانم آخر این صراحتی که ما بالوضوح می‌بینیم را چکار بکنیم؟

ج: چی را؟

س: که لا تعاد حصر دارد و آن حصر ندارد، این یعنی این را ...

ج: ندارد درست است ولی در عین حال ...

س: یعنی عرف از این ...

ج: ببینید اگر حکومت را نگفتید خب می‌گوید با هم تعارض دارد دیگر، این مثل تعارض‌های دیگر.



## درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۰۳

موضوع: احتیاط

س: نه نه نگاه کنید شما اگر قبول کردید که این حصر است ولو حکم وضعی است، قبول کردید حصر است ولو حکم وضعی است، عرف از این حصر و تنصیص و صراحت چه جوری می‌گذرد؟ نمی‌تواند بگذرد. درست است اظهر و ظاهر داستانش درست است ولی این جا نص است ...

ج: نه نص نیست ...

س: چرا دیگر وقتی می‌گوید لا تعاد نص است دیگر ...

ج: نه آن نص به عدم لزوم است آن درست است، اما نه ...

س: نه نه می‌خواهم بگویم نص آن از کجا درآمد؟ از استثناء درآمد دیگر، استثناء توی حکم وضع ما وجود دارد...

ج: نه نه وقتی می‌گوید لا تعاد، اعاده نکن این معلوم می‌شود واجب نیست....

س: با حصر دارد می‌گوید دیگر ...

ج: می‌گوید مثلاً لا بأس بترکه، معلوم است که واجب نیست نص در عدم وجوب است. این که می‌گوید لا تعاد

نمی‌خواهید این نص در این که گردن‌گیری نبوده، واجب نیست، حالا استثناء هم نداشته باشد ...

س: به هر حال این را چکار می‌کنید؟ همین سؤال این است چکار می‌کنید؟

س: لا تعاد را مقدم کردیم ....

س: این وضوح را چکار می‌کنید؟

ج: چی را؟

س: این وضوحی که در لا تعاد وجود دارد بنابر حکمی که تکلیفی هم نباشد....

ج: ولی فعلیه الاعاده هم چی دارد؟ آن جا هم فقه گفته که من زاد فعلیه الاعاده، آن جا گفتی فعلیه الاعاده، این جا هم

می‌گویی ...

س: زیر آب اصل نص را می‌خواهید بزنید؟

ج: بله؟

س: یعنی شما می‌خواهید اساساً این که این نص است و آن ظاهر است را انکار بکنید؟

ج: آهان یک وقتی از این راه پیش می‌آید یعنی هردو را حکم تکلیفی می‌گیرید ...

س: پس آن فعلیه را پس روی آن تأکید نکنید که آن هم نص است ...

ج: نه نه

س: چون بنابر حکم تکلیف ...

ج: کدام؟ راه سوم در نظر تان است دارید یا راه دوم؟

س: بله راه سوم، نه نه راه سوم.

ج: بله راه سوم بله، راه سوم دارد می گوید آن جا گفته فعلیه الاعاده به دوشاش دارد می گذارد. مثل این که بگوید فعلیه غسل الجمعة درست؟ اگر آن جا بعداً آمد گفت که غسل جمعه هم نکرد لا بأس؛ پس می گویی پس آن جا که گفته فعلیه غسل الجمعة حمل بر مطلق الرجحان می شود ...

س: بله بنابر حکم تکلیفی روشن است، اما بنابر حکم وضعی ...

ج: اما حکم وضعی نه اشکال پیدا می کند....

س: یعنی می خواهم بگویم از این قالب مگر ما صراحت را نمی فهمیم؟ مگر صراحت اصرحیت یا حالا بگویم نص و ظاهر، مگر از قالب لا تعاد ما نمی فهمیم، از این کلمات داریم می فهمیم دیگر. یعنی بنابر ....

ج: لا تعاد نص است یعنی ارشاد است بصره، علیه الاعاده ارشاد است به ...

س: خب می دانم به چه نحوی ارشاد بصره است؟ به چه نحوی؟ یعنی آیا آن نص و ظاهری که آن جا؟؟؟ از همین قالبش فهمیدیم ...

ج: بله یعنی آن معنای زجری را از آن نمی فهمیم. از آن می فهمیم که چی؟ دارد مثل این که به جمله ی خبریه دارد می گوید این باطل نیست ....

س: نمی فهمیم درست است، ولی همین که این می گوید باطل است آن می گوید باطل نیست این صریح تر؟؟؟ حرف را می زند بلکه نص دارد ....

ج: باشه صریح تر باشد ...

س: خب اگر نص باشد، پس شما این کبری را می خواهید انکار بکنید؟ یعنی عدم، تقدیم نص بر ظاهر را می خواهید انکار بکنید کلیت آن را؟

ج: ببینید لا تعاد باز این که ظهور دارد در این که کنایه هست تو ارشاد است ظهور است نص نیست ...

س: نه نه کار به این؟؟؟ کار ندارم ...

ج: خب این ظهور است آن هم ظهور است ...

س: نه در این حیثیتش که آن می گوید صحیح است این می گوید باطل است ...

ج: خب بله، این به ظهور می گوید صحیح است آن به ظهور می گوید باطل است.

س: یعنی این جا دیگر از قالبش نمی دانیم این نص است این ظاهر است؟

ج: نه نه هر دو ظهور دارد.

س: از قبلی هم از قالبش فهمیدیم دیگر ...

ج: نه آن به ظهور است آن به ظهور است.

س: از قاعده‌ی لا تعاد فهمیدیم از ....

ج: این به ظهور دارد می گوید باطل نیست و صحیح است، آن هم به ظهور دارد می گوید باطل است.

حالا تا ببینیم امام رضوان الله علیه این شبهه‌ی تخصیص اکثر را چه جور حل می کنند و حالا اگر حل نشد در پایان باید

چه کرد؟ آن را هم متعرض می شویم که حالا ما حل کنیم شبهه‌ی تخصیص اکثر را؟ اگر گفتیم نه این شبهه باقی است و

قابل حل نیست تعارض باقی است، در عین حال باید چه بکنیم؟ پس دوتا مطلب از ایشان باقی است، منتها خب این ها

دیگر بحث های فقهی است البته، می دانید ما اگر بخواهیم این جاها را حرف همه را بروم بیاورم و این ها دیگر وارد فقه

می شویم. به اندازه‌ای که حالا آقای خوئی مطرح فرمودند خیال نشود که یک بحث صاف و جاده‌ی بی حرف و حسابی

همین طور، که آدم مصباح الاصول را که نگاه می کند کأنّ این جا هیچ راحت است خیلی، ولی به کلمات فقهاء که این جا

نگاه می کنی به حرف هایی که این جا زده شده نه، این جا باتلاق است و سنگلاخ است.

و صلی الله علی محمد ....

پایان